مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

تصحیح چند عبارت از *کلیله و دمنه*

جمیله اخیانی*

چکیده

کلیله و دمنه در همهٔ عصرها به‌منزلهٔ کتاب حکمت و سیاست نگریسته شده و توجه ویژه‌ای به آن شده است. ترجمهٔ فارسی نصرالله منشی از این کتاب در قرن ششم آن را به‌منزلهٔ نخستین اثر مصنوع فارسی به یکی از آثار مهم نثر فارسی و سرمشق اهل ادب تبدیل کرد و سبب منسوخ‌شدن ترجمه‌های پیشین شد. اهمیت این ترجمه سبب شده است که کتاب مذکور بارها تصحیح و چاپ شود و در این میان تصحیح مجتبی مینوی به‌مثابهٔ تصحیحی موفق در محافل دانشگاهی مشهور شد. با وجود دقت‌نظر فراوان استاد مینوی و نکته‌های اصلاحی که بعداً برخی پژوهندگان گوشزد کرده‌اند، هنوز در آن به عباراتی برمی‌خوریم که معنایشان در شکل کنونی مبهم است و خواننده را سردرگم می‌کند. در مقالهٔ حاضر، بخشی از این عبارات بررسی شده و پس از تبیین ابهام‌های آنها، کوشش شده است با تصحیح قیاسی و براساس قرینه‌های درون‌متنی، سبک نویسنده، شواهدی از دیگر بخش‌های کتاب، و نیز شواهدی از متون کلاسیک فارسی صورت درست احتمالی پیشنهاد شود. براساس پژوهش حاضر، تحریف، جابه‌جایی واژه‌ها، و افتادگی عناصر دستوری ممکن است دلیل نارسایی معنایی این عبارات باشد.

کلیدواژه‌ها: *کلیله و دمنه*، نصرالله منشی، تصحیح متن، تصحیح قیاسی، تحریف.

---

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان j_akhyani@znu.ac.ir

CC BY NC

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

فصلنامهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی دانشگاه خوارزمی با همکاری انجمن علمی هنر و ادبیات تطبیقی ایران

سال ۱۲، شمارهٔ ۴ (پیاپی۲۲)، زمستان ۱۴۰۰، صص ۷-۲۱

Editing Some Expressions in Kelileh and Demneh

Jamileh Akhyani*

Abstract

Kelileh and Demneh has received special attention as a book of wisdom and politics throughout history. Nasrollah Monshi's translation of the book into Persian in the sixth century turned it into one of the most important works of prose in Persian literature and a model for literary writers, and outdid other translations of the same book. The significance of this translation has made its numerous republications, edition, and correction inevitable. In Iranian academia, the edition and correction by Mojtaba Minovi has gained a popular foothold. Despite Minovi's significant contribution to improving the quality of the book, there are some phrases whose meaning is ambiguous and confuse readers. This study examines some of these phrases in the first step and subsequently offers corrections by drawing on textual parallels, the author's style, textual evidence from other parts of the book, and evidence from classical Persian texts. This study suggests that distortion, word shift, grammatical errors cause ambiguity in the selected phrases.

Keywords: *Kelileh and Demneh*, Nasrollah Monshi, text correction, deductive correction, distortion.

* Associate Professor in Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, *J_akhyani@znu.ac.ir*

۱. مقدمه

تصحیح متون کهن از ارزنده‌ترین کوشش‌ها در حوزهٔ ادبیات محسوب می‌شود؛ چراکه مایهٔ حفظ میراث فرهنگی گذشتگان است و اطلاعات، معارف، اندیشه‌ها، و عواطف آنها را به آیندگان منتقل می‌کند. دقت دوباره در آثارِ تصحیح‌شده و یافتن نارسایی‌های آنها و کوشش برای رفع این نارسایی‌ها می‌تواند کار مصحح اصلی را در به‌دست‌دادن صورت صحیح اثر تکمیل کند و زمینه‌ساز ارتباط بهتر خوانندگان آثار مذکور با متون کهن باشد.

کلیله و دمنه در زمرهٔ کتاب‌هایی است که از گذشته تا امروز مورد توجه خاص قرار داشته است. ترجمهٔ آن به زبان علمی هر دوره (پهلوی در زمان ساسانیان، عربی در قرن دوم هجری و سپس ترجمهٔ فارسی منظوم و منثور آن از قرن چهارم به بعد) اهمیت فراوان آن را نشان می‌دهد. ترجمهٔ منشیانهٔ نصراللـه منشی از این کتاب در قرن ششم، با اینکه پیش از آن هم از این کتاب ترجمه‌ها شده بود، بقیهٔ ترجمه‌ها را به حاشیه راند و اهمیت دیگری هم به این کتاب بخشید که تبدیل کتاب به یکی از عالی‌ترین نمونه‌های نثر پارسی «از حیث سلامت انشاء و قوت ترکیب عبارات و حسن اسلوب و آراستگی کلام» (صفا، ۱۳۷۸: ۹۵۰) بود؛ به‌گونه‌ای که «بعد از او تا قرن نهم کتابی به انشای فنی مصنوع به قلم نیامد که نویسندهٔ آن به قصد پیروی از سبک و شیوهٔ وی نبوده باشد» (نصراله منشی، ۱۳۶۲: یب، مقدمهٔ مینوی). ویژگی‌های منحصربه‌فرد *کلیله و دمنه* به‌عنوان کتاب حکمت و سیاست و شیوهٔ ترجمهٔ نصراللـه منشی سبب شد که این کتاب مورد توجه خاص قرار گیرد و بارها تصحیح و چاپ شود. تصحیح عبدالعظیم قریب در سال ۱۳۰۸، تصحیح مجتبی مینوی در سال ۱۳۴۳ و تصحیح حسن حسن‌زاده آملی در سال ۱۳۸۲ از این جمله است و از آن میان تصحیح منقح مجتبی مینوی بیش از بقیه مورد توجه و پذیرش محافل دانشگاهی قرار گرفته است. با وجود تصحیح ارزشمند و تحسین‌برانگیز مینوی، هنوز عبارت‌هایی در کتاب وجود دارد که به نظر می‌رسد از دید تیزبین استاد گریخته و نیازمند بررسی بیشتر است. در مقالهٔ حاضر، با بررسی برخی از این عبارت‌ها، ابتدا ابهام‌های شکل کنونی آنها اثبات می‌شود و سپس با تکیه بر سبک نصراللـه منشی و قرائن و شواهد موجود در خود کتاب و نیز شواهدی از ادب کلاسیک، صورت درست احتمالی آنها پیشنهاد می‌شود.

۲. پیشینهٔ پژوهش

در سال‌های اخیر، پژوهشگران نکته‌هایی برای تصحیح یا توضیح برخی عبارات *کلیله و دمنهٔ* تصحیح مینوی یادآور شده‌اند. شمیسا (۱۳۷۶: ۸۷) ضمن بحث از نثر فنی و سبک *کلیله و دمنه* به بخشی از تصرف نساخ در *کلیله و دمنه* در زمینهٔ حذف تکرارها اشاره کرده است. او با توجه به فصلی از *وصاف‌الحضره* با عنوان «تحدی *وصاف‌الحضره* با ابوالمعالی»، که نویسندهٔ *وصاف‌الحضره* به موارد تکرار در *کلیله و دمنه* عیب گرفته و در *کلیله*‌های امروزی نشانی از این تکرار نیست، یک نمونه از این تصرف را طرح کرده است. احمد مهدوی دامغانی (۱۳۶۷) در مقالهٔ «یادداشت‌هایی بر *کلیله و دمنه*»، محمد خوانساری (۱۳۸۲) در مقاله‌ای باعنوان «ملاحظاتی درباب *کلیله و دمنه* تصحیح استاد مجتبی مینوی» و برات زنجانی (۱۳۸۷) نیز در مقاله‌ای با عنوان «نقدی بر *کلیله و دمنه* به تصحیح مجتبی مینوی» به برخی نارسایی‌ها و ابهامات در کتاب پرداخته‌اند. صفرزاده، اکبرزاده و محمدی جم (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «ضرورت بازنگری در تصحیح و تعلیقات *کلیله و دمنهٔ* مینوی» با مقابلهٔ تصحیح مینوی با نسخه‌های موجود، چند مورد را تصحیح کرده‌اند.

۳. روش تحقیق

چنان‌که اشاره شد، برخی عبارات *کلیله و دمنه* به‌صورت کنونی معنای موجهی ندارند و خواننده را سردرگم می‌کنند. در مقالهٔ حاضر، ابتدا عبارات مورد نظر از *کلیله و دمنهٔ* تصحیح مجتبی مینوی طرح شده و دلایل نابسامانی معنایی شکل کنونی آنها توضیح داده شده است. سپس، به توضیحات پژوهندگان *کلیله و دمنه* در موارد مذکور و کاستی‌های این توضیحات پرداخته شده است. درنهایت، با توجه به قراین درون‌متنی، سبک نویسنده، شواهدی از متون کلاسیک و نیز ضبط‌های مصححان دیگر، به روش تصحیح قیاسی پیشنهادهایی برای رفع ابهام این عبارات ارائه شده است.

٤. بحث و بررسی

در ادامه، به طرح ابهامات برخی عبارات *کلیله و دمنه* پرداخته شده و پیشنهادهایی برای رفع این ابهامات ارائه شده است. ابهامات مورد نظر با توجه به دلایل احتمالی در سه بخش بررسی شده است: «تحریف واژه‌ها»، «جابه‌جایی واژه‌ها» و «افتادگی عناصر دستوری».

٤. ١. تحریف واژه‌ها

تحریف عبارت است از «جابه‌جاکردن یا عوض‌کردن بعضی از حروف یک کلمه» (انوری، ١٣٨١: ذیل تحریف). به‌عبارت‌دیگر، تغییر حرف یا حرف‌هایی از یک واژه که معمولاً به‌دلیل شباهت ظاهری دو واژه یا حروف آنها اتفاق می‌افتد، تحریف خوانده می‌شود. خط ناخوانای کاتب قبلی، خط‌خوردگی یا افتادن مرکب روی واژه‌ای، یا بدخوانی کاتب بعدی می‌تواند از عوامل ایجاد تحریف در متون کهن باشد. به‌نظر می‌رسد برخی از ابهامات *کلیله و دمنه* از رهگذر همین تحریف‌ها ایجاد شده است.

ـ **«و این بنده را بدان قوت دل و استظهار و سروری و افتخار حاصل آمد و با دهشت هرچه تمام‌تر در این خدمت خوض نموده شد»** (نصرالـله منشی، ١٣٦٢: ٢٦).

این عبارت مربوط به دیباچهٔ نصرالـله منشی است که دربارهٔ چگونگی ترجمهٔ کتاب به فارسی و مراحل انجام کار و رساندن آن به تأیید پادشاه سخن می‌گوید. پس از ترجمهٔ بخشی از کتاب، جزوی چند را به عز تأمل سلطان مشرف می‌کند و «ازآنجاکه کمال سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه است»، پادشاه آن را می‌پسندد و دستور می‌دهد که: «هم بر این سیاقت بباید پرداخت» (نصرالـله منشی، ١٣٦٢: ٢٦) و منشی هم از این سخن «قوت دل و استظهار و سروری و افتخار» حاصل می‌کند و با «دهشت هرچه تمام‌تر» به آن می‌پردازد. اما چرا دهشت؟! «دهشت» را فرهنگ‌ها «حیرت و سراسیمگی»، «ترس و هراس و خوف»، «تعجب» (دهخدا، ١٣٧٢: ذیل واژه) و «ترس و سراسیمگی» و «نهایت تعجب و سرگشتگی» (انوری، ١٣٨١) معنی کرده‌اند و همین معانی را پژوهندگان *کلیله و دمنه* هم تکرار کرده‌اند (نصرالـله منشی، ١٣٨٥: ٢٩، تعلیقات حسن‌زاده آملی؛ کرباسی و برزگرخالقی، ١٣٨٩: ٤٧٤؛ نصرالـله منشی، ١٣٩٧: حاشیهٔ اکبرزاده بر ص ٣٠). ضبط چاپ قریب (نصرالـله منشی، ١٣٧٢: ٢٤) هم همین است. اما، پرسش این است که وقتی پادشاه کار مترجم را تأیید کرده و پس از

تأیید ملوکانه، نویسنده به «قوت دل و استظهار و سروری و افتخار» نائل شده، چرا باید بقیهٔ کار را با ترس و حیرت و سرگشتگی (به قول شارحان کتاب) انجام دهد؟ و اصولاً کاری که با سرگشتگی و حیرت و ترس انجام شود، می‌تواند نتیجهٔ موفقی داشته باشد؟ قطعاً پاسخ خود نصراللــه منشی هم منفی خواهد بود؛ چراکه او حتی کسی را هم که به بلا دچار شده است از دهشت برحذر می‌دارد: «**دوم آنکه چون بلا بدو رسد دل از جای نبرد، و دهشت و حیرت را به خود راه ندهد**» (همان، ۹۱). او قوی‌رای را کسی می‌داند که دهشت به خود راه ندهد: «**و قوی‌رای به‌هیچ‌حال دهشت را به خود راه ندهد و خوف و حیرت را در حواشی دل مجال نگذارد**» (همان، ۲۶۸). پس، چگونه خود با دهشت به کار می‌پردازد؟ به‌نظر نگارنده، «دهشت» در اینجا محرّف «بهجت» است. واژهٔ «بهجت» به‌معنی «شادمانی و نشاط» است و در *کلیله و دمنه* دوبار دیگر به‌کار رفته است:

«**تعجیل باید نمود تا زودتر بیاید و بهجت و اعتداد ما که به حیات او تازه گشته است تمام گرداند**» (همان، ۳۹۴).

«**برکات کسب و میامن مجاهدت، مردم را در معرض دوستکامی و مسرت آرد و به شادکامی و بهجت آراسته گرداند**» (همان، ۴۱۱).

بنابراین، منطقی است که نویسنده پس از تأیید ملوکانه با دلگرمی و «بهجت هرچه تمام‌تر» به کار بپردازد؛ چنان‌که بارها به هنگام روایت از آغاز کاری، از «بانشاط شروع‌کردن آن» سخن گفته است؛ ازجمله هنگامی که برزویه ازسوی انوشیروان برای آوردن کتاب *کلیله و دمنه* مأموریت می‌یابد:

«**و برزویه با نشاط تمام روی بدین مهم آورد**» (همان، ۳۰)

و نیز در موارد دیگر:

«**سیمرغ اهتزاز نمود و قدم به نشاط در کار نهاد**» (همان، ۱۱۳)

«**نفس من بدین موعظت انتباهی یافت و به نشاط و رغبت روی به کار آخرت آورد**» (همان، ۴۱۶).

در عبارت مورد نظر نیز قطعاً منشی پس از تأیید پادشاه با «بهجت» به ادامهٔ کار پرداخته نه با دهشت. به‌نظر می‌رسد شباهت شکل نوشتاری دو واژهٔ «دهشت» و «بهجت» سبب ایجاد این تحریف شده باشد. به‌این‌ترتیب، صورت احتمالی عبارت چنین خواهد بود: «و این بنده را

بدان قوت دل و استظهار و سروری و افتخار حاصل آمد و با بهجت هرچه تمام‌تر در این خدمت خوض نموده شد».

ـ «**باخه گفت: این‌همه سودا است، چون طبع اجل صفرا تیز کرد و دیوانه‌وار روی به کسی آورد از زنجیر گسستن فایده حاصل نیاید و هیچ عاقل دل در دفع آن نبندد**» (نصرالـله منشی، ۱۳۶۲: ۱۱۲).

عبارت فوق مربوط به داستان دو بطی است که قصد دارند باخه‌ای را که با او دوستی دارند به همراه خود به آبگیر دیگری منتقل کنند و با او عهد می‌بندند که چون مردم آنها را در هوا دیدند و اظهار شگفتی کردند، تحمل کند و لب به سخن نگشاید. باخه عهد را به سر نمی‌برد و چون از چپ و راست آواز شگفتی مردم را می‌شنود که «بطان باخه می‌برند» دهان می‌گشاید و سقوط می‌کند. بطان به کنایه می‌گویند: «بر دوستان نصیحت باشد» و عبارات ذکرشده پاسخ باخه است.

آنچه سبب ابهام در عبارت فوق شده، «زنجیرگسستن» است. پرسشی که برای خواننده به‌وجود می‌آید این است که «زنجیرگسستن» مربوط به کیست؟ اجل؟ یا آنکه اجل به او روی آورده است؟ مینوی توضیحی نداده است. بیشتر توضیح‌دهندگان این عبارت (ازجمله کرباسی و برزگرخالقی، ۱۳۸۹: ۳۳۷؛ مقصودی، ۱۳۷۱: ۲۱۴) هم معمولاً به توضیح واژه‌ها و کنایات پرداخته و از توضیح کل عبارت تن زده‌اند. فقط اکبرزاده (نصرالـله منشی، ۱۳۹۷ حاشیه بر ص ۱۳۲) در توضیح این عبارت نوشته است: «وقتی که مزاج مرگ خشمگین شود و دیوانه‌وار به کسی حمله کند، از زنجیر پاره‌کردن و گریختن از پیش او فایده‌ای حاصل نمی‌شود». با این توضیح، به‌نظر می‌رسد «زنجیرگسستن» را مربوط به آنکه مرگ به او روی آورده دانسته است، اما چرا باید فرد به زنجیر بسته شده باشد که اکنون زنجیر بگسلد؟! از آن گذشته، می‌دانیم که دیوانگان خطرناک را با زنجیر می‌بسته‌اند و در این متن، اجل است که «دیوانه‌وار» است. پس، قاعدتاً باید زنجیر را مربوط به اجل بدانیم که با جملهٔ «دیوانه‌وار روی به کسی آورد» هم تناسب و توافق دارد، اما اولاً اگر اجل با زنجیر بسته‌شده، چطور می‌تواند به کسی روی آورد؟ و ثانیاً چرا باید کسی که عاقل توصیف می‌شود، زنجیر اجل را که دیوانه‌وار به سوی او می‌آید، بگسلد و بعد به آن دل ببندد که با پاره‌کردن این زنجیر خطر را از خود دفع کرده است؟! مگر برای جلوگیری از آسیب‌زدن به دیگران نبوده که دیوانه را زنجیر می‌کرده‌اند؟ این چگونه عاقلی است که تنها مانع دیوانه را هم از بین می‌برد؟! ضبط حسن‌زاده آملی

(نصرالـله منشی، ۱۳۸۵: ۱۳۰) هم همین است و فقط بین دو جملهٔ آخر یک جمله اضافه دارد: «..از زنجیرگسستن فایده‌ای حاصل نیاید و مکر و حیلت سود ندارد و هیچ عاقل دل در دفع آن نبندد». ضبط قریب (نصرالـله منشی، ۱۳۷۲: ۹۸) هم مشکلی را حل نمی‌کند و با اندکی تفاوت در دو جملهٔ قبل همین است: «چون طبع اجل را صفرا تیز گردد و دیوانه‌وار روی به کسی آرد». به‌نظر نگارنده، تحریف یکی از واژه‌های این عبارت، این ابهام را ایجاد کرده است و آن تحریف «بستن» به «گسستن» است و ترکیب مذکور «زنجیربستن» است، نه «زنجیرگسستن». به‌عبارت‌دیگر، سخن این است که اجل دیوانه‌ای است که چون دیوانگان دیگر نمی‌توان او را با زنجیر کنترل کرد. در سخن برخی شاعران هم به همین موضوعِ عدم امکان کنترل دیوانه با زنجیر اشاره شده است:

باز با زلف تو بدخو شد و اینک پس از این دل دیوانه به زنجیر نگه نتوان داشت
(امیرخسرو، ۱۳۶۱: ۷۹)

و اینکه این دیوانگان زنجیر را هم خواهند گسست:

در هم گسلم هر دم از دست تو زنجیری زنجیر کجا دارد پای من دیوانه
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۴۸۱)

به‌عبارت‌دیگر، دیوانگان خطرناک‌تری هم هستند که حتی زنجیربستن هم چارهٔ آنها نیست؛ چراکه می‌توانند زنجیر را هم پاره کنند. ابیات زیر از خاقانی نیز به همین موضوع اشاره دارد:

زر که بیند قراضه چون مه نو حرص دیوانه بگسلد زنجیر
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۸۸۹)

زنجیر همی‌برم و تعویذ همی‌سوزم دیوانه چنین خواهد این یار که من دارم
(همان، ۵۰۲)

و «اجل» هم از آن دیوانگان است که هیچ‌چیز مانع او نخواهد شد. به‌این‌ترتیب، می‌توان صورت صحیح عبارت را چنین در نظر گرفت: «چون طبع اجل ... دیوانه‌وار روی به کسی آورد از زنجیربستن فایده حاصل نیاید». با این پیشنهاد، معنای عبارت درست می‌شود: وقتی اجل دیوانه‌وار به کسی حمله کند، اگر بخواهی همچنان‌که دیوانگان را می‌بندند او را با زنجیر ببندی (= مانع او شوی)، فایده ندارد و هیچ عاقلی دل به دفع مرگ نمی‌بندد. به‌عبارت‌دیگر، باخه تأکید می‌کند که تقدیرش مردن بوده است و این سخن که اگر نصیحت ما را عمل

می‌کردی و دهان بازنمی‌کردی، زنده می‌ماندی، خیال باطلی بیش نیست؛ چراکه دربرابر مرگ هیچ مانعی چاره‌ساز نخواهد بود.

- «**و مرا همیشه اعجاب تو و مغروربودن به رای خویش و مفتون‌گشتن به جاه این دنیای فریبنده که مانند خدعهٔ غول و عشوهٔ سراب است معلوم بود، لکن در اظهار آن با تو تأملی کردم و منتظر می‌بودم که انتباهی یابی و ازخواب غفلت بیدار شوی**» (نصرالـله منشی، ۱۳۶۲: ۱۱۵).

با توجه به اینکه در عبارت فوق از انجام کاری به مدت طولانی در گذشته سخن گفته شده است، فعل جمله باید ماضی استمراری باشد نه ماضی ساده. به‌عبارت‌دیگر، «تأملی کردم» بر انجام تأمل در یک نوبت دلالت دارد، درحالی‌که گوینده از مشخص‌بودن همیشگی اعجاب مخاطب نسبت به رای خویش سخن می‌گوید. به‌نظر می‌رسد شناسهٔ «می» در «می‌کردم» به «تأمل» چسبیده و «تأملی کردم» خوانده شده است؛ چنان‌که فعل بعد یعنی «منتظر می‌بودم» نیز نشان می‌دهد که به‌جای «تأملی کردم» باید «تأمل می‌کردم» باشد. گفتنی است که ضبط حسن‌زاده آملی (نصرالـله منشی، ۱۳۸۵ :۱۳۲) و قریب (نصرالـله منشی، ۱۳۷۲ :۱۰۱) «تأملی می‌کردم» است که به قرینهٔ «منتظر می‌بودم» برتری «تأمل می‌کردم» بر آن آشکار است.

٤ ٢. جابه‌جایی واژه‌ها

یکی دیگر از عوامل احتمالی ایجاد ابهام در برخی عبارات *کلیله و دمنه* جابه‌جایی واژه‌هاست و به‌نظر می‌رسد شباهت نوشتاری بین دو واژه سبب جابه‌جایی آنها شده باشد؛ چنان‌که در عبارت زیر می‌بینیم:

-«**خدمتگار سلطان در خوف و حیرت همچون هم‌خانهٔ مار و هم‌خوابهٔ شیر است که اگرچه مار خفته و شیر نهفته باشد آخر این سر برآرد و آن دهان بگشاید**» (نصراله منشی، ۱۳۶۲: ۱۱۴).[1]

مفهوم این سخن روشن است و آن برحذرداشتن از نزدیکی به سلطان است، اما تمثیلی که برای این موضوع آورده است خواننده را سردرگم می‌کند. خدمتکار سلطان از جهت دشواری موقعیت به «هم‌خانهٔ مار و هم‌خوابهٔ شیر» تشبیه شده است، اما ماری که خفته و شیری که نهفته است. به‌عبارت‌دیگر، خدمتکار سلطان به دو نفر مانند شده است: یکی کسی که ماری در خانه‌اش است، اما آن مار خواب است و دیگری کسی که در کنار شیری خفته است، اما آن شیر پنهان است! بخش اول می‌تواند درست باشد؛ یعنی کسی با ماری هم‌خانه باشد و آن مار در خواب باشد؛ اما بخش دوم چه؟ اگر هم‌خوابهٔ شیر است، چطور شیر «نهفته» است؟!

به‌عبارت‌دیگر، چطور با شیری که نهفته است، می‌توان هم‌خوابه شد؟! علاوه‌برآن، آیا شیر موجود کوچکی است که بتواند در یک خانه پنهان شود؟ ضبط نسخهٔ قریب (نصرالـله منشی، ۱۳۷۲: ۱۰۰) هم همین است. در تصحیح حسن‌زاده آملی (نصرالـله منشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱) فقط ضبط جملهٔ اول متفاوت است که هم‌خوابگی را به مار و هم‌خانگی را به شیر نسبت داده است: «خدمتگار سلطان ... چون هم‌خوابهٔ مار و هم‌خانهٔ شیر است» که درست به‌نظر نمی‌رسد؛ چراکه در شعر مسعود سعد که اشعارش بسیار مورد توجه نصرالـله منشی بوده، نیز به «هم‌خوابه بودن با شیر و پلنگ»، به‌عنوان مظهر قرارداشتن در موقعیت سخت، اشاره شده است:

بسی بوده همشیره با شاخ گل بسی بوده هم‌خوابه با شیر نر
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۳۰۰)

نه هم‌خانهٔ آهوان بوده‌ام که هم‌خوابه‌ام کرده‌ای با پلنگ
(همان، ۴۲۲)

بنابراین، جملهٔ اولِ این عبارت در متن مینوی درست است، اما به‌نظر می‌رسد در جملهٔ دوم، دو واژهٔ «خفته» و «نهفته» جابه‌جا شده‌اند و متن درست چنین بوده است: «خدمتگار سلطان در خوف و حیرت همچون هم‌خانهٔ مار و هم‌خوابهٔ شیر است که اگرچه مار نهفته و شیر خفته باشد، آخر این سر برآرد و آن دهان بگشاید». به‌عبارت‌دیگر، باید «نهفتگی» و «سربرآوردن» به مار برگردد که می‌تواند در هر سوراخی بخزد و خود را پنهان کند، اما بالاخره روزی سر برمی‌آورد و زهر خود را می‌ریزد؛ چنان‌که در ابیات زیر نیز به سربرآوردن مار و اژدها اشاره شده است:

دشمنت اگر به کینه برآرد چو مار سر شمشیر تو دمار برآرد ز مغز مار
(همان، ۲۶۸)

باز در حمله گرز مسعودی برکشد سر به زخم همچون مار
(همان، ۲۸۶)

تنور طوفان خوانم نیام تیغ تو را کزو برآرد چون اژدها سر آتش و آب
(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۲۲)

و «خفتگی» و «دهان‌گشودن» به شیر نسبت داده شده است که روزی از خواب برمی‌خیزد و (در پی طعمه) دهان می‌گشاید؛ چنان‌که در بیت زیر نیز به فراخی دهان شیر به هنگام بازشدن اشاره شده است:

با دری چون دهان شیر فراخ چون درآیم چو روبه از سوراخ
(نظامی، ۱۳۶۳: ۲۹۷)

درهرصورت، منظور این است که همراه‌بودن با این موجودات خطرناک و آسیب‌زننده خواهد بود و به امنیت موقت در کنار آنان نمی‌توان دلخوش بود.

۳. ٤ افتادگی عناصر دستوری

منظور از عناصر دستوری، واژه‌هایی مانند حروف نکره‌ساز، حروف اضافه، حروف ربط و... است که به‌صورت مستقل کاربرد ندارند و نقش‌نمای صرفی یا نحوی واژه‌ها در جمله‌اند. در برخی عبارات *کلیله و دمنه* افتادگی این عناصر سبب ابهام در معنا شده است که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

ـ «**ملک گفت حاضرجواب‌مردی ای بلارا! گفت: سه‌تن بر این سیرت توانند بود؛ پادشاهی که در ذخایر خویش لشکر و رعیت را شرکت دهد و زن که برای جفت خویش ساخته و آماده آید و عالمی که اعمال او به توفیق آراسته باشد**» (همان، ۳۸۰).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بلار از سه‌تن به‌عنوان نمادی از سه گروه نام می‌برد و به‌همین‌دلیل باید به‌صورت نکره آورده شوند؛ چنان‌که «پادشاه» و «عالم» به‌صورت نکره آمده‌اند. قطعاً «زن» هم باید به‌صورت «زنی» به‌کار رفته باشد، اما «ی» نکره‌ساز از آن افتاده است؛ ازاین‌رو، حق با قریب (نصرالـله منشی، ۱۳۷۲: ۲۸۰) است که «زنی» ضبط کرده است. گفتنی است که ضبط حسن‌زاده آملی (نصرالـله منشی، ۱۳۸۵: ۴۰۱) هم «زن» است.

-«**و ضرورت از خانهٔ زاهد بدان صحرا نقل کردم**» (همان، ۱۷۹).

تردیدی نیست که در این جمله حرف اضافهٔ «به» قیدساز از واژهٔ «ضرورت» افتاده است و صحیح آن «به‌ضرورت» بوده است. نسخهٔ قریب (نصرالـله منشی، ۱۳۷۲: ۱۵۲) و حسن‌زاده آملی (نصرالـله منشی، ۱۳۸۵: ۲۰۲) به‌جای «ضرورت»، «به حکم لزوم» دارد که درست به‌نظر نمی‌رسد؛ چراکه «به حکم لزوم» اصلاً در *کلیله و دمنه* به‌کار نرفته است. اکبرزاده (نصرالـله منشی، ۱۳۹۷، حاشیه بر ص ۲۰۳) توضیح داده که ضبط تمامی نسخ دیگر «به‌ضرورت» است و می‌گوید احتمالاً «ضرورت را» یا «به‌ضرورت» درست است. باید گفت ازآنجاکه «ضرورت را» در هیچ کجای *کلیله و دمنه* به‌کار نرفته، این فرض منتفی است و درستِ آن، «بضرورت» است که از قیدهای پرکاربرد در این کتاب است و در موارد مشابهِ بسیاری به‌کار رفته است؛ ازجمله:

«**اگر کسی از آن اعلام دهد به ضرورت او را تصدیق واجب باید داشت**» (نصرالـله منشی، ۱۳۶۲: ۳۳).

«**به‌ضرورت عزیمت مصمم گشت بر آنچه علمای هر صنف را ببینم**» (همان، ۴۸).

«**بازرگان به‌ضرورت از عهده بیرون آمد و متحیر بماند**» (همان، ۵۲).

علاوه‌براینکه در اواسط همین داستان هم «به‌ضرورت» به‌کار رفته است: «و به‌ضرورت از سوراخ خویش نقل بایست کرد» (همان، ۱۷۳).

-«هرکه فضل قوت بر ضعیفان بیند بدان مغرور گردد، خواهد که دیگران را اگرچه از وی قوی‌تر باشند دست‌گرائی کند، هرآینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود» (همان، ۲۰۴).

این عبارت از چند جمله تشکیل شده است. جملهٔ «هرکه فضل قوت بر ضعیفان بیند» جملهٔ پیرو است، اما جملهٔ پایه کدام است؟ «بدان مغرور گردد»؟ «خواهد که دیگران را گرچه از وی قوی‌تر باشند دست‌گرایی کند»؟ یا «هرآینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود»؟ هیچ قرینه‌ای برای پاسخ درست وجود ندارد. اکبرزاده (نصرالـله منشی، ۱۳۹۷) و کرباسی و برزگرخالقی (۱۳۸۹) توضیحی نداده‌اند. به‌نظر می‌رسد جملهٔ آخر جملهٔ پایه است، اما تکلیف جمله‌های میانی چیست؟ به‌نظر نگارنده، این ابهام ناشی از جاافتادن دو حرف ربط «و» است که بدون آنها جمله‌های پایه و پیروِ عبارت مشخص نمی‌شود و معنا واضح نیست. درواقع، عبارت چنین بوده است: «هرکه فضل قوت بر ضعیفان بیند **و** بدان مغرور گردد **و** خواهد که دیگران را گرچه از وی قوی‌تر باشند دست‌گرایی کند، هرآینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود». با این دو «واو»، جمله‌های «بدان مغرور گردد» و «خواهد که دیگران را گرچه از وی قوی‌تر باشند دست‌گرایی کند» به جملهٔ پیروِ اول متصل می‌شوند و جملهٔ آخر هم جملهٔ پایه قرار می‌گیرد. عبارت‌های مشابه نحوِ این عبارت در *کلیله و دمنه* فراوان است؛ ازجمله:

«هرکه از فیض آسمانی و عقل غریزی بهرومند شد و بر کسب هنر مواظبت نمود و در تجارب متقدمان تأمل عاقلانه واجب دید، آرزوهای دنیا بیاید» (نصرالـله منشی، ۱۳۶۲: ۲۸).

«هرکه درگاه ملوک را ملازم گردد و از تحمل رنج‌های صعب و تجرع شربت‌های بدگوار تجنب ننماید و تیزی آتش خشم به صفای آب حلم بنشاند و شیطان هوا را به افسون خرد در شیشه کند و حرص فریبنده را بر عقل رهنمای استیلا ندهد و بنای کارها بر کوتاه‌دستی و رای راست نهد و حوادث را به رفق و مدارا تلقی نماید، مراد هرآینه در لباس هرچه نیکوتر او را استقبال کند» (همان، ۶۵).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در همهٔ این عبارات، چندین جمله به جملهٔ پیروِ ابتدایی عطف شده است. گفتنی است که ضبط قریب (نصرالـله منشی، ۱۳۷۲: ۱۷۳): «هرکه فضل قوت خویش بر ضعیفان بپسندد و بدان مغرور گردد و خواهد که دیگران را اگرچه از وی قوی‌تر

باشند دست‌گرائی کند، هرآینه قوت او بر فضیحت و هلاک او دلیل کند» و ضبط حسن‌زاده آملی (نصرالـله منشی، ۱۳۸۵: ۲۲۷): «هرکه فضل و قوت خویش بر ضعیفان بپسندد و بدان مغرور گردد که دیگران را ـ اگرچه از وی قوی‌تر باشند ـ دست‌گرائی کند، هرآینه قوت او بر فضیحت و هلاک او دلیل کند»، گرچه دو «واو» دارد، نابجایی کاربرد «بپسندد» به‌جای «بیند»، در هردو ضبط و «که» در ضبط حسن‌زاده آملی کاملاً آشکار است.

آنچه در پایان این مقال باید اضافه کرد این است که در یکی از عبارت‌های کتاب، مصحح چند جملهٔ پرسشی را خبری تلقی کرده و همین سبب ابهام در متن شده است:

-«**لکن آن نیکوتر که جاسوسان فرستیم و منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال دشمن به‌جای آریم و معلوم کنیم که ایشان را به مصالحت میلی هست، و به خراج از ما خشنود شوند و ملاطفت ما را به قبول استقبال نمایند**» (نصرالـله منشی، ۱۳۶۲: ۱۹۳).

این عبارت مربوط به «باب بوف و زاغ» و نظر وزیر سومِ زاغان دربارهٔ اتخاذ تدبیر دربرابر حملهٔ بومان است. ظاهراً مینوی همهٔ جمله‌های عبارت را خبری خوانده است. دراین‌صورت، معنی این خواهد بود که آنها به مصالحه میل دارند و ما فقط باید این موضوع را آشکار کنیم. چگونگی خوانش در تصحیح قریب به‌دلیل عدم استفاده از علائم نگارشی مشخص نمی‌شود، اما خوانش حسن‌زاده آملی (۱۳۸۵: ۲۱۶) و کرباسی-برزگرخالقی (۱۳۸۹: ۱۴۱) هم همین است. اکبرزاده (نصرالـله منشی، ۱۳۹۷: ۲۲۰) هم همین‌طور خوانده و جمله را خبری معنی کرده است: «و مهربانی و نیکویی ما را با پذیرفتن آن استقبال می‌کنند». باید گفت سه جملهٔ آخر پرسشی است؛ چراکه اگر جمله‌ها خبری می‌بود و برای زاغان آشکار بود که بومان به مصالحه میل دارند، چه نیازی بود که جاسوسان فرستند و منهیان متواتر گردانند و تفحص حال دشمن به‌جای آرند؟ منظور گوینده این است که باید با تفحص حال دشمن بفهمیم که آیا آنها به صلح میل دارند و به خراج از ما راضی می‌شوند و ملاطفت ما را قبول می‌کنند یا خیر. وگرنه چطور فردای شبی که بومان بر زاغان حمله آورده‌اند و در میان آنان «چند کشته و مجروح و پرکنده و بال‌گسسته» (همان) باقی گذاشته‌اند، کسی می‌تواند با اطمینان بگوید که آنها به مصالحه تمایل دارند؟ ازآن‌گذشته، ادامهٔ عبارت هم نشان‌دهندهٔ این است که هنوز از نظر دشمن دراین‌باره آگاه نیستند:

«اگر از این باب میسر تواند گشت، و به وسع طاقت و قدر امکان در آن معنی رضا افتد، صلح قرار دهیم و خراجی التزام نماییم تا از بأس ایشان ایمن گردیم و بیارامیم» (نصراله منشی، ۱۳۶۲: ۱۹۳).

به‌این‌ترتیب، در پایان سه جملهٔ آخر باید علامت پرسش گذاشته شود: «لکن آن نیکوتر که جاسوسان فرستیم و منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال دشمن به‌جای آریم و معلوم کنیم که ایشان را به مصالحت میلی هست؟ و به خراج از ما خشنود شوند؟ و ملاطفت ما را به قبول استقبال نمایند؟»

۵. نتیجه‌گیری

با اینکه تصحیح مینوی از *کلیله و دمنه* بسیار علمی است و با دقتی کم‌نظیر انجام شده است، هنوز عباراتی در این کتاب دیده می‌شود که معنای مقبولی ندارند و توضیح پژوهندگان *کلیله و دمنه* نیز خواننده را راضی نمی‌کند. در مقالهٔ حاضر ابهام موجود در برخی از این عبارات در سه گروه تحریف، جابه‌جایی واژه‌ها و نیز افتادگی عناصر دستوری بررسی شد و به‌کمک قراین و شواهدی از خودِ کتاب، متون ادب فارسی و نیز ضبط مصححان دیگر پیشنهادهایی به‌عنوان صورت درست احتمالی آنها ارائه شد.

پی‌نوشت

۱. توجه به این عبارت را مرهون نکته‌سنجی خانم ندا اسنقی دانشجوی سال‌های دور دانشگاه زنجان هستم. از ایشان سپاسگزارم.

منابع

ابوالفرج رونی (۱۳۴۷) *دیوان ابوالفرج رونی*. تصحیح محمود مهدوی دامغانی. مشهد: باستان.

امیرخسرو دهلوی (۱۳۶۱) *دیوان کامل امیر خسرو دهلوی*. تصحیح سعید نفیسی. به‌کوشش م. درویش. چاپ دوم. تهران: جاویدان.

انوری، حسن (۱۳۸۱) *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.

خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۴) *دیوان خاقانی شروانی*. تصحیح ضیاءالدین سجادی. چاپ پنجم. تهران: زوار.

خوانساری، محمد (۱۳۸۲) «ملاحظاتی درباب "کلیله و دمنه" تصحیح استاد مجتبی مینوی». *نشر دانش*. شمارهٔ ۱۰۹: ۴۴-۵۰.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲) *لغت‌نامه*. چاپ اول از دورهٔ جدید. تهران: دانشگاه تهران.

زنجانی، برات (۱۳۸۷) «نقدی بر کلیله و دمنه به تصحیح مجتبی مینوی». *فصلنامهٔ ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی (زبان و ادبیات فارسی سابق)*. دورهٔ چهارم. شمارهٔ ۱۰: ۱۰۱-۱۱۱.
سلمان ساوجی (۱۳۷۱) *دیوان سلمان ساوجی*. تصحیح ابوالقاسم حالت. تهران: ما.
سنائی، مجدودبن‌آدم (بی‌تا) *دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن‌آدم سنائی*. تصحیح مدرس رضوی. چاپ ششم. تهران: سنائی.
شمیسا، سیروس (۱۳۷۶) *سبک‌شناسی نثر*. تهران: میترا.
صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸) *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد دوم. چاپ چهاردهم. تهران: فردوس.
صفرزاده، حبیب؛ هادی اکبرزاده، و مهدی محمدی جم (۱۳۹۶) «ضرورت بازنگری در تصحیح و تعلیقات کلیله و دمنهٔ مینوی». *بهار ادب*. شمارهٔ ۳۸: ۳۴۱-۳۵۸.
کرباسی عفت، و محمدرضا برزگرخالقی (۱۳۸۹) *شرح کلیله و دمنه*. تهران: زوار.
مسعود سعد (۱۳۶۴) *دیوان مسعود سعد*. تصحیح مهدی نوریان. اصفهان: کمال.
مقصودی، نورالدین (۱۳۷۱) *کلیله و دمنه ۱*. تهران: پیام نور.
مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۶۷) «یادداشت‌هایی بر کلیله و دمنه». *نشر دانش*. شمارهٔ ۴۶: ۲۲-۳۱
نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۶۲) *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. چاپ هفتم. تهران: دانشگاه تهران.
نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۷۲) *کلیله و دمنه*. تصحیح عبدالعظیم قریب. چاپ نهم. تهران: مهتاب.
نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۵) *کلیله و دمنه*. تصحیح حسن حسن‌زاده آملی. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۹۷) *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. با حواشی و تعلیقات هادی اکبرزاده. چاپ دوم. مشهد: به‌نشر.
نظامی گنجوی (۱۳۶۳) *هفت‌پیکر*. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.